

هوش مصنوعی و سیاست بین‌الملل

اجلاس آینده تأثیر هوش مصنوعی (دهلی نو، فوریه ۲۰۲۶) می‌تواند محملی برای پیشبرد گفت‌وگوهای بین‌المللی درباره اعتماد و ارزیابی هوش مصنوعی، و ایجاد هماهنگی جهانی برای مدیریت هوش مصنوعی با دو هدف موازی کاهش خطرات و تسهیل پذیرش گسترده آن باشد. دولت‌ها باید بین ایمنی و پذیرش هوش مصنوعی تعادل ایجاد کنند و از این اجلاس برای تقویت همکاری‌های فرامرزی استفاده نمایند. بحث جهانی درباره ایمنی هوش مصنوعی که از اجلاس بلجلی ۲۰۲۳ آغاز شد و در اجلاس‌های سنئول و سانفرانسیسکو ۲۰۲۴ ادامه یافت، با تغییر جهت سیاسی در آمریکا و بریتانیا در ۲۰۲۵ کم‌رنگ شد. در اجلاس پاریس، تمرکز از خطرات وجودی به سمت «نوآوری و شتاب» در هوش مصنوعی تغییر کرد؛ به‌طوری که آمریکا و بریتانیا از امضای بیانیه پایدار هوش مصنوعی خودداری کردند و نام مؤسسات ایمنی خود را به مراکز «امنیت ملی» و «استانداردهای فناوری» تغییر دادند. این نشان‌دهنده تحول راهبرد کشورها به سمت سرمایه‌گذاری گسترده در توسعه هوش مصنوعی، آموزش مدل‌های زبانی بزرگ و کاهش مقررات محدودکننده است؛ در حالی که نگرانی‌های اجتماعی و وجودی درباره هوش مصنوعی به حاشیه رانده شده‌اند. دولت ترامپ با لغو مقررات هوش مصنوعی دوره بایدسن و تدوین «طرح اقدام هوش مصنوعی» جدید، راهبرد خود را بر مقررات‌زدایی و همسویی توسعه هوش مصنوعی با امنیت ملی و رقابت اقتصادی متمرکز کرده است. در سطح ایالتی، تلاش‌ها برای تنظیم مقررات هوش مصنوعی با وتوی قانون وبر جینیا و تعدیل قانون نگراس با شکست مواجه شده‌اند. در اروپا نیز اگر چه اتحادیه اروپا به اجرای قانون هوش مصنوعی خود ادامه می‌دهد، فشار صنعت به خاطر تأخیر در اجرا و تأکید گروه هفت بر نقش هوش مصنوعی در رشد اقتصادی، نشان‌دهنده اولویت قائل شدن برای به‌کارگیری فناوری در مقابل نگرانی‌های ایمنی است. این تحولات حاکی از تغییر جهت جهانی به سمت تسهیل توسعه هوش مصنوعی با کاهش محدودیت‌های نظارتی است. علیرغم تغییر جهت سیاست‌های جهانی به سمت توسعه سریع هوش مصنوعی، نیاز به گفت‌وگو درباره اعتماد و ایمنی همچنان حیاتی است. ظهور فناوری‌های نوپه‌تری مانند هوش مصنوعی عاملی (Agentic AI) سیستم‌های هوش مصنوعی که برای عملکرد خودکار، تصمیم‌گیری و انجام اقدامات لازم برای دستیابی به اهداف خاص با حداقل دخالت انسان طراحی شده‌اند- و چالش‌های پیچیده استقرار سازمانی نشان می‌دهد سال ۲۰۲۵ نه پایان، بلکه آغازی جدید برای سیاست‌گذاری هوش مصنوعی است. اجلاس آینده «تأثیر هوش مصنوعی» در دهلی نو فرصتی است برای ایجاد اکوسیستمی که از طریق آزمایش‌های دقیق، همزمان به نوآوری و اعتمادسازی بپردازد. هوش مصنوعی عاملی، تحول بعدی در عرصه فناوری هوش مصنوعی است. در عین حال که می‌تواند مزایای قابل توجهی ارائه دهد، ممکن است ریسک‌های موجود را تشدید یا ریسک‌های جدیدی ایجاد کند، زیرا قادر به اجرای وظایف به صورت مستقل است. دولت‌ها باید چارچوب‌های نظارتی موجود را از ارزیابی و اطمینان حاصل کنند که این چارچوب‌ها ریسک‌های جدید مرتبط با هوش مصنوعی عاملی را در نظر گرفته‌اند و در صورت شناسایی شکاف‌ها، باید چارچوب‌هایی انعطاف‌پذیر و آینده‌نگر ایجاد کنند که بتوانند با تحولات آینده هوش مصنوعی سازگار شود. مدل‌های متن‌باز و وزن‌باز نیازمند شفافیت بیشتر در سطح دسترسی و اشتراک‌گذاری داده‌ها هستند. دولت‌ها و صنایع باید درک روشنی از اجزای قابل اشتراک‌گذاری این مدل‌ها و تأثیرات امنیت ملی آنها داشته باشند. این درک به انتخاب ایمن شرکا و تأمین‌کنندگان کمک کرده و چارچوبی امن برای توسعه و آزمایش فراهم می‌کند. گفت‌وگوهای صنعتی می‌توانند استانداردهای شفافیت و امنیت را در این حوزه تعریف کنند. دولت‌ها باید به‌کارگیری آزمایش‌ها، معیارها و ارزیابی‌های هوش مصنوعی مبتنی بر اجماع و موردپذیرش جهانی را تشویق کنند. توسعه‌دهندگان مدل‌های پیشرفته باید بتوانند مدل‌های زبانی بزرگ (LLM) خود را با کمک ارزیابی‌های دقیق عملکرد و ایمنی درک، تحلیل و تکرار کنند. دولت‌ها باید از توسعه چارچوب‌های قوی آزمایش و ارزیابی حمایت کنند تا اطمینان حاصل شود که این چارچوب‌ها مناسب هدف هستند، به مسائلی مانند نبود ثبات و قابلیت اطمینان در گزارش دهی نتایج ارزیابی توجه دارند و دسترسی به مجموعه داده‌های ارزیابی با کیفیت و قابل اعتماد را بهبود می‌بخشند. این چارچوب‌ها همچنین باید به گونه‌ای طراحی شوند که درک و تکرار نتایج ارزیابی را برای بهبود مدل‌ها بدون «بیش‌برازش» (اورفیت یا بیش‌برازش، سازگاری بیش از حد با داده‌های آموزشی است که منجر به عملکرد ضعیف در داده‌های جدید می‌شود) ممکن سازند. گفت‌وگوی مربوط به فناوری به مرزهای ملی محدود نمی‌شود. ضروری است که ذینفعان بخش عمومی و خصوصی، در حالی که درباره حکمرانی و شفافیت هوش مصنوعی گفت‌وگو می‌کنند، وابستگی متقابل زنجیره ارزش هوش مصنوعی را درک و از آن بهره‌برداری کنند. حیاتی است که سیاست‌گذاران و بازیگران مختلف در زنجیره ارزش هوش مصنوعی درک روشنی از نقش‌ها و مسئولیت‌های خود داشته باشند.



مجید محمدشریفی

استادیار گروه روابط بین‌الملل
دانشگاه خوارزمی

سیاست خارجی، طریقی برای تأمین منافع ملی دولت‌ها است. دولتمردان هر کشور، تعاملات خارجی را مسیری برای تحقق خواسته‌ها و ارتقاء جایگاه‌شان در نظام بین‌الملل می‌دانند. شاخص ارزیابی کامیابی یا ناکامی سیاست خارجی دولت‌ها نیز موفقیت یا شکست در تأمین منافع ملی تعریف‌شده هر دولت است. در مناسبات جهانی، شرط انتظام و استحکام سیاست خارجی دولت‌ها، استوار بودن بنای آن بر منافع ملی است. از این نظرگاه، علی‌رغم وجود چشم‌اندازهای متفاوت و مخالفت، می‌توان کارنامه هر دولتی در عرصه سیاست خارجی را با شاخص‌های عینی محل بررسی قرار داد. اینکه سیاست خارجی تا چه حد در تحقق اهداف ملی کامیاب بوده است را به دور از مناقشات حزبی و جناحی می‌توان مطالعه کرد. آنچه اشاره بدان ضروری می‌نماید این است که تمامی دولتمردان، سیاست‌های‌شان در عرصه داخلی و خارجی را رفتاری در جهت تأمین منافع ملی تبیین می‌کنند، هیچ دولتمردی را نمی‌توان یافت که اقدامات خود را جز با اتکاء به خیر عمومی و مصلحت عامه مردمان کشورش توجیه کند. با عطف‌نظر به مقدمه فوق، پرسش مهمی که باید فهم پاسخ آن را در خود بیار سازیم این است که چرا دولت‌ها، علی‌رغم کوشش برای تأمین منافع ملی در بسیاری از موارد در تحقق این هدف ناکام می‌مانند؟ عرصه داخلی سیاست، محل بحث من نیست و باید ناظران نیک‌شهرت و دانایان آینده‌نگر آن را موضوع تعمق و تتبع قرار دهند. به سبب علاقه مطالعاتی، تنها بر عرصه سیاست خارجی متمرکز خواهم شد. گفته‌امد که بن افکنند دستگاه سیاست خارجی جز برای تأمین منافع ملی، طبره عقلا نیت سیاست‌ورزی و نشانه خردگستسگی سیاست‌ورزان است که بقاء حکومت خود را از مجرای تأمین منافع ملی و کسب رضایت عموم مردم بر هر چیز ارجح می‌دانند. هیچ عقل سلیمی را نمی‌رسد که در این واقعیت تردید به خود راه دهد که نیک‌فرجامی هر سیاستی در عرصه مناسبات جهانی آرمان دولتمردان است. با اعلان نظر به چنین ضرورتی، پرسش این است که چرا دولتمردان در مسیر تأمین منافع ملی به بیراهه می‌روند و بقاء حکومت‌شان را در معرض تهدید قرار می‌دهند؟ نمی‌توان دلایل این ناکامی را تنها به سيطرة خردستیزی، غلبه منافع فردی و حزبی و یا آراستهبودن نظرگاه‌های تصمیم‌گیرندگان به پیرایه‌های غرض‌ورزی نسبت داد؛ چرا که در عمل، افزون بر سائقه نیرومند حفظ بقاء، بسیاری از دولتمردان با حسن‌نیت و نیک‌نهادی، طریق نیک‌روزی ملت و به‌روزی دولت‌شان را می‌پیمایند. آنچه از این استدلال برمی‌آید این است که دلایل نگون بخشی و تیره‌روزی دولت‌ها در سیاست خارجی را باید در عواملی دیگر جست‌وجو کرد. باتوجه به آنچه گفته‌امد اکنون می‌توان به طرح این نظر خطر کرد که میوه ناکام درخت سیاست خارجی ریشه در زمینه‌ای بنیادی‌تر دارد. باید به بنیان‌ها پرداخت و دلایل را ورای تعینات ظاهری رویدادها محل مطالعه قرار داد. سخن‌راندن در این هدف، نیازمند تعمقی ژرف‌یاب در منطق بنیادین حاکم بر مناسبات جهانی و درک ابتناء سیاست خارجی بر مبانی عقل-بنیادی است که صرف‌نظر از هر نظرگاهی و اتکاء به هر جهان‌بینی، مسیری روشن‌تر و آرموده‌تر را برای تأمین منافع ملی نشان می‌دهد. هر کوششی جز با اتکاء به «خرد جادوان» و آگاهی از منطق مستقل واقعیت سیاست جهانی، گرچه به فضیلت‌هایی همچون حسن‌نظر و ضمیر روشن‌مردان سیاست استوار باشد، از همان ابتدا کوششی متعنت و پرتعارض است و فرجامی جز شکست نخواهد داشت. درک سرشت حقیقی حوادث نظام بین‌الملل و کیفیات و مقتضیات سیاست جهانی آنگونه که هست نه آنگونه که مطلوب است و باید باشد، تنها درپچای است که با نگرستن از آن می‌توان چرایی تحولات حادث و دلایل کامیابی و ناکامی سیاست خارجی را تبیین و تنقیح کرد.

سیاست خارجی
علی‌رغم تمامی
افتراق نظر‌ها و مناقشات
نظری بر سر آن از
قاعده‌ای سرراست و
روشن پیروی می‌کند.
سیاست خارجی
تناسب بین اهداف
و ابزار تأمین اهداف
است. در بیانی
روشن‌تر، بن افکنند
دستگاهی نیک‌سامان
برای سیاست خارجی
نیازمند آن است تا
توازن و پیوند روشن،
بین اهداف و ابزار
تأمین آن‌ها به دقت
رعایت شود. تعریف
اهدافی که ابزار تأمین
آن‌ها وجود ندارد یا
دستیابی بدان‌ها با ابزار
در دسترس امکان‌پذیر
نیست، بزرگترین
مشکل سیاست
خارجی دولت‌ها است

با نظر به مقدمه‌ای که در بالا بدان پرداختم، در این مقاله سعی بر آن خواهم داشت که با نظر افکنند در منطق واقع‌گرایی (Realism) در روابط بین‌الملل، خطوط یک سیاست خارجی واقع‌بینانه و استوار بر منافع ملی را ترسیم کنم. از آنجایی که عدم التفات به خاستگاه نظر‌یها از حمله مکتب فکری واقع‌گرایی در بین تحلیل‌گران ومهم‌تر از آن سیاست‌گذاران معاصر ایران، به وهن‌هایی بزرگ در سیاست خارجی منتهی شده است، می‌کوشم تا آنجا که منطق بحث اقتضاء می‌کند با پرتوافکنند بر مبانی راستین واقع‌گرایی ووصفی دقیق‌تر از گزاره‌های آن، چارچوبی را برای چگونگی درافکنند سیاست خارجی بر اساس این نظریه عرضه کنم. سبب اهمیت این بحث را در این واقعیت می‌دانم که شورویخانه در اثر عدم التفات به مبانی بنیادین واقع‌گرایی و عرضه‌تصویری کاریکاتورگونه از این مکتب و کوشش برای توجیه برخی سیاست‌ها با ارجاع به گزاره‌های آن، سرنگین اتکاء به واقع‌گرایی به صفرای مزمن اشتباهات سیاست خارجی افزوده است. برای اجتناب از تکرار چنین اشتباهاتی و پرداختی دقیق و نوانی به پیامدهای نظری واقع‌گرایی در سیاست خارجی در ادامه به مبانی این نظریه‌نگاهی خواهیم افکند.

▼ مبانی واقع‌گرایی در سیاست خارجی

سیاست خارجی علی‌رغم تمامی افتراق نظر‌ها و مناقشات نظری بر سر آن از قاعده‌ای سرراست و روشن پیروی می‌کند. سیاست خارجی تناسب بین اهداف و ابزار تأمین اهداف است. در بیانی روشن‌تر، بن افکنند دستگاهی نیک‌سامان برای سیاست خارجی نیازمند آن است تا توازن و پیوند روشن، بین اهداف و ابزار تأمین آن‌ها به دقت رعایت شود. تعریف اهدافی که ابزار تأمین آن‌ها وجود ندارد یا دستیابی بدان‌ها با ابزار در دسترس امکان‌پذیر نیست، بزرگترین مشکل سیاست خارجی دولت‌ها است. سیاست خارجی دولت‌ها در جایی به شکست منتهی می‌شود که اهداف به دقت و از سر تحقیق تعیین نمی‌شوند. حال پرسش این است که با اتکاء به چه شاخص‌هایی می‌توان اهداف سیاست خارجی را به درستی تعریف کرد؟ دولتمردان برای تعیین دقیق اهداف باید از چه قاعده‌ای پیروی کنند؟ پاسخ به این پرسش‌ها نیازمند التفات به مبانی نظری واقع‌گرایی در سیاست خارجی است. شاخص‌های یک سیاست خارجی استوار بر گزاره‌های نظری واقع‌گرایانه را به‌گونه‌ای مोजر می‌توان در موارد ذیل جمع کرد:

نخست، آنچه بیش از هر کوششی برای تعریف اهداف و منافع ملی باید بدان توجه کرد، التفات بدین واقعیت است که تمامی اهدافی که در ردیف منافع ملی تعریف شده‌اند، امکان تحقیق ندارند. از آنجاییکه محیط عملیاتی سیاست خارجی در اختیار و تسلط کامل هیچ دولتی قرار ندارد، سیاست‌مداران باید محدودیت‌های هر امر ممکن‌ی را در نظر بگیرند. واقع‌گرایی در سیاست خارجی نیازمند تفکیک میان «خواسته‌ها» و «امور ممکن» است، یا در کلامی دیگر میان آنچه همیشه و همه‌جا مطلوب است و آنچه در موقعیت عینی زمانی و مکانی تحقق آن میسر می‌شود. ممکن است برخی اهداف بر اساس شاخص‌های اخلاقی، مذهبی و انسانی اهدافی متعالی تلقی شوند اما امکان تحقق آن‌ها با در نظر داشت شرایط حاکم بر مناسبات جهانی امکان‌پذیر نباشد. این همان تفکیکی است که ابراهام لینکلن

بین «وظیفه رسمی» به معنای فکر و عمل بر حسب منافع و اهداف ملی و «آرزوی شخصی» به معنای توجه به ارزش‌های اخلاقی و شخصی برقرار می‌کند. از بین بردن تمامی اشکال خشونت در نظام جهانی، برقراری عدالت اقتصادی و برابری دسترسی به امکانات و با هدفی چون نابودی تمامی ابزار نظامی و به‌طور خاص سلاح هسته‌ای ممکن است همگی اهدافی انسانی و اخلاقی باشند اما تحقق آن‌ها در نظام بین‌الملل ممکن نباشد. بدین‌سان از نظرگاهی واقع‌گرایانه تعیین اولویت‌های سیاست خارجی و تحدید گستره منافع ملی و در نظر داشت اهدافی که امکان تحقق دارند، مهمترین پیش شرط برای موفقیت سیاست خارجی است. باید بدین واقعیت التفات تام داشت که هدف سیاست جهانی با در نظر داشت ماهیت حاکم بر آن، حصول خیر مطلق نیست بلکه تحقق شر کمتر است. باید برای اصلاح این جهان کار کرد نه علیه آن. بنابراین کوشش برای درافکنند طرحی نوینباد و تلاش برای تحقق ایده جهان اخلاقی آرمانی، به سخن هوشنگ ابتهاج، «آرزویی دلکش است اما دروغ».

دوم، واقع‌گرایی چارچوب تعین بخش منافع ملی را قدرت می‌داند. راهنمای اصلی که کمک می‌کند تا واقع‌گرایی راهش را در عرصه بین‌المللی بیابد و به کژراهه منحرف نشود، مفهوم منافع ملی است که در چارچوب قدرت تعریف می‌شود. گستره اهداف و منافع ملی هر دولتی را اندازه قدرت ملی آن تعیین می‌کند؛ این را سبب آن است که یگانه‌نیروی تأمین‌کننده منافع ملی قدرت است. منافع ملی هیچ پشتوانه‌ای جز قدرت ملی ندارد و هرگاه که دولتی برای تأمین اهداف از طریق سیاست بین‌الملل بکوشد، باید برای کسب و حفظ قدرت نیز تلاش کند. نمی‌توان با اتکاء به مبانی حقوقی، اخلاقی و یا عقیدتی منافع ملی را تأمین کرد. منطق حاکم بر مناسبات جهانی نحوه توزیع قدرت است. اگر به دنبال بسط گستره منافع ملی هستید ابتدا به اندازه قدرت ملی خود توجه کنید. تعیین اهدافی فراتر از قدرت ملی، هیچ فرجامی جز ناکامی و شکست ندارد. این «حقیقت» سیاست جهانی است که باید آن را از «عقیده» متمایز کنیم. حقیقت سیاست جهانی دربردارنده این اصل خدش‌ناپذیر است که در مناسبات جهانی نه قانون که قدرت است که حکم می‌راند. بنابراین، پیش از تعیین اهداف ملی خود ابتدا ارزیابی واقع‌بینانه‌ای از قدرت ملی داشته باشید. طرفه آنکه پیشنهاد واقع‌گرایان آن است که تا حد ممکن، منافع ملی را محدود تعریف کنید و از پیگیری اهدافی بلندپروازانه و متکی بر آموزه‌های ملی، اخلاقی و دینی اجتناب کنید. در تاریخ سیاست خارجی آمریکا، واقع‌گرایان، بزرگترین مخالفان سیاست‌های بین‌الملل‌گرایی لیبرال، جنگ ویتنام، جنگ عراق، گسترش ناتو و جنگ اوکراین بوده‌اند و آن را آرمانگرایی پوچ و بی‌اساس (Wichy-washy Idealism) تفسیر کرده‌اند. مرشایمر در مقام بزرگترین واقع‌گرای معاصر، جنگ اوکراین را «اشتباه غرب» می‌داند و بین‌الملل‌گرایی لیبرال آمریکا پس از جنگ سرد را توهم بزرگ (Great Delusion) می‌نامد. حال که توصیه واقع‌گرایان به قدرت جهانی و شاید «تنها ابرقدرت» آمریکا محدود‌کردن اهداف و منافع ملی است، «از تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

سوم، گرچه این استدلال حقیقت دارد و به تواتر گفته آمده است که قدرت، مناقشه‌برانگیزترین مفهوم سیاست و ایده‌ای غامض است که همواره در معرض سوءبرداشت فاحش قرار می‌گیرد اما واقع‌گرایی

درست‌ایش

چرا برخی کشورها در تأمین



عکس: AP